

از کتاب: نگاهی تحلیلی به تاریخ سیاسی اسلام
گزیده های از مبحث: 15

دولت صفوی



گسترش و حاکمیت مذهب شیعه دوازده امامی در کشور ایران در زمان سلطنت صفوی ها و پنجمین سال پیش از امروز انجام یافت. در حالی که اکثریت مردم کشور فارس و یا ایران امروز مسلمانان سنی مذهب حنفی و شافعی بودند و جمعیت اندکی از مردم مذهب شیعه داشتند. از همین جا است که هیچ یک از دانشمندان و مشاهیر ایران پیش از سلطنت صفوی ها شیعه مذهب نبودند و بر خلاف تصور امروز مذهب سنی داشتند. از آن پدر بزرگ شعر و زبان فارسی ابوالقاسم فردوسی تا حافظ شیرازی، سعدی، عطار نیشاپوری، عمر خیام و که هیچکدام شان شیعه نبودند.

طنز تلخ تاریخ این است که بیشترین تعداد همان اقلیت شیعه در کشور فارس آن زمان و ایران امروز، نه شیعه دوازده امامی که شیعه زیدیه و اسماعیلی بودند. شیعه زیدیه حتی به مذهب حنفی سنی نزدیک هستند تا به شیعه دوازده امامی. اما ایران در سلطنت صفوی ها که 230 سال را از 1501 تا 1736 میلادی دوام کرد با خون ریزی و خشونت گری سلاطین صفوی به شیعه دوازده امامی تغییر مذهب دادند. این صفوی ها که بودند و شاهان آن ها چه اوصاف و سجایایی داشتند؟

سرشناس ترین فرد خاندان صفوی که از او در تاریخ نام برده میشود، فیروزشاه زرین کلاه است که در اوایل قرن یازدهم عیسوی (قرن پنجم هجری قمری) در اردبیل (واقع شمال غربی ایران) به سر میبرد. او علاوه بر آنکه از زمین داران بزرگ و صاحب نفوذ منطقه خود شمرده می شد اهل ارشاد و طریقت بود. مشهور ترین مرد این خانواده که نام صفوی از او گرفته شد، صفی الدین نواده پسر فیروزشاه است که در سال 1252 عیسوی (650 هجری قمری) تولد یافت. حمدالله مستوفی قزوینی (750 - 680 هجری قمری) در اثرش "نزهة القلوب"، مذهب شیخ صفی الدین اردبیلی را، سنی شافعی معرفی می کند. در کتاب "صفوة الصفا" تألیف درویش توکلی بن اسماعیل مشهور به ابن بزاز نویسنده قرن هشتم

هجری قمری از سنی بودن تمام ساکنان اردبیل در زمان حیات شیخ صفی الدین سخن میرود. او در جوانی غرض تعلیم و تزکیه نزد تاج الدین ابراهیم کردی سنجانی مشهور به شیخ زاهد گیلانی رهبر طریقه زاهدیه به گیلان رفت. صفی الدین مقارن مرگ شیخ زاهد (1301 عیسوی) که با دختر شیخ ازدواج کرده بود از سوی شیخ مذکور به رهبری فرقه زاهدیه رسید. پس از آن شهرت صفی الدین بالا گرفت و طریقه زاهدیه به صفوی معروف شد.

صفوی ها در میدان سیاست و اقتدار:

نفوذ شیخ صفی الدین پس از مرگ شیخ زاهد گیلانی فرا تر از گیلان و آذربایجان رفت و تا درون اناتولی (بخش شمالی و شرقی ترکیه) و شام رسید. به خصوص شیخ صفی الدین در اناتولی میان قبایل مختلف ترکمن و تاتار که سپس به قزلباش ها معروف شدند، نفوذ فراوان یافت. به عقیده برخی تاریخ نگاران نفوذ شیخ صفی الدین و جانشیان او بر قبایل صحرا نشین تاتار و ترکمن ناشی از همسانی باورها و رواج های "آیین شمنی" آنها با دیدگاه های طریقت صفویه بود.

پس از وفات شیخ صفی الدین (1334 عیسوی) پسرش صدرالدین موسی جانشین او شد. وی به نفوذ خود در اردبیل افزود. خانقاه های بیشتری بنا نهاد و برای خاندان صفوی مقابر ویژه اعمار کرد. تسلط خود را توسعه داد و با زمام داران ایلخانی مغول که در حال انقراض بودند روابط نزدیک برقرار کرد. این، در واقع آغاز ورود خانواده صفوی در حوزه سیاست و اقتدار بود.

پس از صدرالدین پسرش خواجه علی مشهور به سلطان علی در 1392 عیسوی (794 هجری) به ریاست فرقه صفوی رسید. او بر سر خود پارچه سرخ می بست و مریدان وی به خصوص در میان قبایل تاتار و ترکمن در تقلید از او کلاه سرخ بر سر می نهادند که به قزل باش یا سرخ سر معروف شدند. در زمان رهبری خواجه علی بود که طریقت صفوی با دیدگاه تشیع ظاهر شد و خواجه علی خود را پیرو مذهب شیعه خواند.

اولین لشکر صفوی به فرماندهی شیخ جنید:

شیخ جنید در مبارزه بر سر رهبری طریقت صفویه با کاکایش شیخ جعفر مجبور به ترک اردبیل و اقامت در اناتولی شد. او در اناتولی به تبلیغ مذهب شیعه و ترویج طریقه صفویه میان قبایل تاتار و ترکمن دست زد. وی پیروان و مریدان زیادی را از این قبایل دور خود جمع کرد و یک لشکر آماده به جنگ تشکیل داد. شیخ جنید افکار تصوفی خود را با سیاست آمیخت و آنرا ابزاری برای کسب قدرت سیاسی و توسعه اقتدار خویش ساخت. شیخ تنها در مقام ارشاد و وعظ قرار نداشت، بلکه در چهره یک فرمانده نظامی ظاهر شد که مریدان خود را به جنگیدن در جهت گسترش افکار و باور های خود فرا میخواند. پس از آن پیروان و مریدان طریقه صفوی در واقع سربازان و جنگجویان رهبران این

طریقه بودند که با احساسات مذهبی و عرفانی خویش برای مقاصد سیاسی آن رهبران شمشیر می زدند. فعالیت های شیخ جنید، زمامداران ترکمن "قراقویونلو" را در آذربایجان که هر چند مسلمانان شیعه مذهب بودند نگران ساخت. جهانشاه قراقویونلو شیخ جنید را از اردبیل بیرون راند. جنید به دیاربکر نزد زمامداران دیگر ترکمن آق قویونلو پناه برد که سنی مذهب بودند. او خواهر اوزون حسن (حسن دراز) امیر آق قویونلو را در دیاربکر به همسری گرفت و با کمک امیر مذکور به اردبیل بازگشت، اما در جنگ با فرمانروای شیروان کشته شد. پس از سلطان جنید پسرش سلطان حیدر ریاست فرقه صفویه را بدوش گرفت. حیدر با "مارتا" دختر اوزون حسن امیر آق قویونلو ازدواج کرد. مارتا از خانم مسیحی اوزون حسن به نام "کاترینا" دختر امپراتور روم شرقی زاده شده بود. یکی از پسران مارتا اسماعیل صفوی است که دولت صفوی را بنیان گذاشت. برخی از تحلیل گران حدس میزنند که شاه اسماعیل صفوی فکر خصومت و جنگ با دولت عثمانی را از دشمنی و عقده مادرش با عثمانی ها گرفت.

حیدر پس از سقوط حکومت شیعه مذهب قراقویونلو توسط سنی مذهبان آق قویونلو (1467 عیسوی 872 هجری قمری) در صدد تحکیم اقتدار خود شد و بی اعتنا به زمامداران آق قویونلو در انتقام خون پدرش به جنگ امیر شیروان رفت. حاکمان آق قویونلو که سلطان حیدر را سرکش و غیر قابل اعتماد یافتند به دفاع از امیر شیروان برخاستند. سلطان حیدر در این جنگ (1488 عیسوی 893 هجری) کشته شد. مریدان و پیروان صفوی، پسرش علی را به ریاست صفویه پذیرفتند، اما علی نیز توسط رستم میرزا زمامدار آق قویونلو به قتل رسید.

اسماعیل صفوی؛ بنیانگذار دولت صفوی (1501-1524 عیسوی) :

علی قبل از مرگ خود ریاست صفویه را به برادر کوچکش اسماعیل هفت ساله تفویض کرد و او را با برادر دیگرش ابراهیم به اردبیل اعزام داشت. اسماعیل وقتی در اردبیل تحت تعقیب حکومت رستم میرزا قرار گرفت با برادرش به گیلان گریخت و در آنجا که به جوانی رسید، لشکر صفوی را غرض تشکیل دولت صفوی ها پی ریزی کرد. دوام منازعه قدرت میان زمامداران آق قویونلو به اسماعیل صفوی در گیلان فرصت داد تا بدور از مزاحمت و تهدید آنها لشکری از مریدان و پیروان صفویه ایجاد کند. او در تابستان 1500 عیسوی (905 هجری قمری) با هفت هزار جنگجو بر سر زمام دار شیروان (فرخ یسار) ریخت و او را در یک نبرد سخت به قتل رساند. میدان بعدی نبرد اسماعیل صفوی آذربایجان و حکومت آق قویونلو بود. اسماعیل در بهار سال 1501 عیسوی سپاه سی هزار نفری الوند میرزا فرمانروای آق قویونلو را در نخجوان تار و مار کرد و در تابستان این سال (1501) وارد شهر تبریز شد، خود

را پادشاه صفوی خواند و بلا فاصله مذهب شیعه دوازده امامی را مذهب رسمی سلطنت اعلان کرد. سپس جنگجویان هوادار خود را از قبایل تاتار و ترکمن که معروف به قزلباش شده بودند بصورت یک ارتش منظم و گوش به فرمان در آورد.

اسماعیل صفوی با رسمیت مذهب شیعه در واقع به اقتدار سیاسی و دولت تازه ظهور خود هویت مستقل بخشید. انگیزهٔ مریدان و هواداران خود را در جنگ و جانبازی بر سر گسترش قلمرو دولت و تثبیت استقلال آن در برابر دولت عثمانی که هویت مذهب سنی داشت، تقویت کرد. شاه اسماعیل به چیزی کمتر از ایجاد یک دولت مستقل و مقتدر صفوی قانع نمی شد. رسمیت مذهب شیعه برای او ابزار و مستلزم این استقلال بود.

شاه اسماعیل در واقع به کشور فارس(ایران) پس از سقوط امپراتوری فارس بدست اعراب مسلمان هویت مستقل و متفاوت مذهبی از جهان اسلام و به خصوص از اعراب سنی مذهب داد. محمدرضا شاه پهلوی که در سده بیستم عیسوی به سلطنت ایران رسید گزینش مذهب شیعه را برای ایرانیان اصالت فکری آنها و پرداختن استیلای خلفای عرب تلقی می کند. او در کتاب مصاحبه با تاریخ می نویسد:

«ایرانیان از یکسو اصالت فکری خود را با تدوین اصول مذهب شیعه عنوان کردند و از پذیرفتن استیلای خلفای عرب سرباز زدند و از طرف دیگر فرهنگ غنی ایرانی را از دستبرد و تسلط خارجیان نجات دادند.»

اما اگر اسماعیل صفوی با تشکیل دولت صفوی و تحمیل مذهب شیعه با خشونت و خون، استقلال و اقتدار امپراتوری فارس را در شکل و هویت جدید مذهبی (تشیع) احیاء کرد، اما به همان حد این کشور را از جوامع دیگر منطقه که با آنها تاریخ، فرهنگ و تمدن مشترک داشتند، جدا ساخت. به خصوص از خراسان و ماوراءالنهر. احمد کسروی نویسنده و مؤرخ ایرانی نقش دولت صفوی را بر مذهب و بر زبان فارسی ویرانگر ارزیابی میکند. دکترعلی شریعتی نویسنده و اندیشه پرداز اسلامی ایران معاصر ظهور و حاکمیت صفوی ها را نیز برای فرهنگ و تمدن ایران فاجعه بار تلقی می کند. آرنولد توینبی مؤرخ انگلیسی میگوید که: "شاه اسماعیل صفوی با سیاست افراطی دشمنی با تسنن و از بین بردن بزرگان تصوف، بین دو منطقهٔ بزرگ نفوذ تمدن ایرانی جدایی ایجاد کرد و برای مدت چهار قرن از زمان سلطان سلیم تا دوره اتاتورک نه تنها رابطه شرق و غرب را قطع کرد بلکه نفوذ تمدن و فرهنگ ایرانی در شرق متوقف شد."

شاه اسماعیل؛ جنگ مذهب و سلطنت:

شاه اسماعیل صفوی پس از اعلان سلطنت در دسترسی به دو هدف وارد یک جنگ خونین و گسترده شد:

- 1- تحمیل و تثبیت مذهب شیعه امامیه به عنوان مذهب رسمی.
- 2- تحکیم و توسعه سلطنت و دولت صفوی.

پیروان و هوادارن شاه اسماعیل او را فرد مورد انتخاب مهدی موعود یا امام دوازدهم و غایب شیعیان تبلیغ میکردند. گفته می شد که شاه اسماعیل پس از ملاقات با مهدی موعود تاج و شمشیر و رخصت خروج را دریافت. در واقع شمشیر او را شمشیر امام زمان معرفی میکردند تا سپاهیان کشتار و جنایت را در توهم انجام وظیفه دینی و دسترسی به ثواب به سر برسانند. سزای مخالفت با مذهب شیعه، سرکوبی و کشتار بی رحمانه بود. شاه اسماعیل در تبریز، اردبیل و شهر طبرستان کشتار مذهبی بر راه انداخت و برای تغییر مذهب از سنی به شیعه سرهای بی شماری مردم را از تن شان جدا کرد. او در نخستین روزهای سلطنتش مردم تبریز را که همه سنی مذهب بودند به ادای نماز جمعه فرا خواند. از آنها خواست تا مذهب شیعه را برگزینند، به ابوبکر، عمر و عایشه (رض) نفرین بفرستند و مذهب سنت را ترک کنند. وقتی نماز گزاران تبریز پاسخ رد به شاه اسماعیل دادند او جنگجویان قزلباش را به کشتار مردم فرمان داد. جنگجویان صفوی خون هزاران نفر را در کوچه ها و پس کوچه های شهر ریختند. زنهای تبریز در معرض تجاوز آنها قرار گرفت و اموال مردم شهر به چپاول رفت.

شاه اسماعیل دست به کشتار نخبگان و عالمان دینی اهل سنت زد تا با ایجاد فضای رعب و ترس آنها را به فرار از سرزمین شان وا دارد. او قاضی میرحسین بن معین الدین حسینی ترمذی معروف به قاضی میبیدی قاضی یزد و از عالمان مشهور دینی قرن نهم را در 1503 عیسوی (909 هجری قمری) به قتل رساند. در هرات قبر عبدالرحمن جامی، در بغداد قبر امام ابوحنیفه و قبر شیخ عبدالقادر گیلانی و آرامگاه فردوسی را تخریب کرد. لعن و نفرین بر سه خلیفه اول و شماری از اصحاب پیغمبر اسلام (ص) را اجباری و علنی ساخت. شیخ قطب الدین حنفی در کتاب الاعلام شمار کشتار مذهبی را توسط اسماعیل صفوی بیش از یک میلیون نفر میخواند. شاه اسماعیل در اولین نبرد پس از اعلان سلطنت با مرادمیرزا فرمانروای آق قویونلو در جوار شهر همدان به پیروزی دست یافت و تا سال 1508 عیسوی بغداد را از حاکمیت وی بیرون کرد و به حکومت خاندان آق قویونلو در فارس و عراق پایان داد.

شاه اسماعیل در سال 1510 عیسوی (916 هجری) بسوی خراسان که در دست دولت شیبانی ماوراءالنهر به ریاست محمدخان ازبک معروف به شیبک خان قرار داشت، لشکر کشید. شاه اسماعیل تا ساحل جیحون پیش رفت و بر شیبک خان غلبه یافت. شیبک خان که در میدان نبرد به قتل رسیده بود، جسدش به دستور شاه اسماعیل صفوی طعمه صوفیان لشکر شاه صفوی شد. مولف جهانگشای خاقان می نویسد:

«شاه اسماعیل فرمودند هر که سر مرا دوست دارد از گوشت دشمن من طعمه سازد. به مجرد سماعی این فرمان ازدحام برای اکل میته شیبک خان به مرتبه ای رسید که صوفیان تیغ ها کشیده قصد یکدیگر نمودند و آن گوشت متعفن با خاک و خون آغشته را به نحوی از

یکدیگر ربودند که مرغان شکاری در حال گرسنگی آهو را بدان رغبت از یکدیگر بربایند.»

دومین جنگ اسماعیل صفوی در خراسان (افغانستان) در ساحل رود جیحون بوقوع 1512 عیسوی (918 هجری قمری) پیوست. نیروهای صفوی که برای استقرار مجدد ظهیرالدین محمدبابر از امیران تیموری به سمرقند وارد جنگ با نیروهای شیبانی شدند، به سختی شکست خوردند. سپس شاه اسماعیل برای تلافی این شکست به خراسان لشکر کشید و بار دیگر شیبانی ها را تا آنسوی جیحون راند؛ هر چند که این پیروزی پایه های دولت صفوی را در خراسان محکم نکرد. جنگ شاه اسماعیل و سایر سلاطین صفوی در خراسان در سده شانزدهم عیسوی به وقفه ها ادامه یافت. پس از اسماعیل، شاهان دیگر صفوی عبارت بودند از: شاه تهماسب یکم، شاه اسماعیل دوم، شاه محمد خدابنده، شاه عباس یکم، شاه صفی، شاه عباس دوم، شاه سلیمان اول و شاه سلطان حسین که در سال 1722 میلادی سلطنت او و در واقع سلطنت صفوی ها با یورش شاه محمود هوتکی از قندهار و تصرف اصفهان پایتخت صفوی فرو پاشید.

و اما این شاهان صفوی چه اوصاف و سجایایی داشتند؟

سلاطین صفوی؛ شخصیت و سجایا:

1- شاهان صفوی و مذهب:

صفوی ها مذهب شیعه امامیه را در کشور فارس (ایران) با خون و خشونت تحمیل کردند و در جهت گسترش مذهب شیعه، علمای شیعه را از مناطق عربی به خصوص از منطقه جبل عامل جنوب لبنان و از بحرین و سایر نقاط جهان به فارس (ایران) آوردند تا پایه های مذهب شیعه در قلمرو دولت آنها مستحکم شود و در واقع فقه شیعه و قوانین مذهب شیعه تدوین یابد. عالمان مذهب شیعه از لبنان و بحرین در اصفهان و شهرهای شیراز، تبریز، قزوین، مشهد و قم اسکان یافتند و به تدوین مذهب شیعه و تدریس تعالیم این مذهب در مدارس پرداختند. در دوره صفوی ها در واقع روحانیت شیعه نفوذ و اقتدار یافت و علمای شیعه از انزوا و حاشیه به مرکز قدرت انتقال یافتند.

سلاطین صفوی اصفهان را به کانون فقه شیعه مبدل کردند. نوعی از سازمان و تشکیلات در درون روحانیت شیعه ایجاد شد که حاکی از اقتدار فزاینده فقهها و متکلمین شیعه بود. صفوی ها با گزینش صدر عامه و صدر خاصه از روحانیون، عواید موقوفات را در اختیار شان قرار دادند. به آنها مناصبی چون شیخ الاسلام، قاضی و مفتی دادند و شبکه وسیعی از حجت الاسلام را در سراسر شهرهای ایران گسترش دادند. در اواخر سلطنت صفوی نفوذ و قدرت عالمان مذهبی به جایی رسیده بود که محمد باقر مجلسی معروف ترین و متنفذ ترین عالم شیعه که شیخ الاسلام اصفهان بود خود را نماینده امام زمان می پنداشت و سلطان حسین صفوی را نایب خود تعیین کرد. (جمهوری اسلامی ایران نمونه و مصداق آن نظام و آن تشکیلات است: مقام معظم رهبری و مقام ریاست جمهوری)

2- خودکامگی و استبداد با توجیهات دینی:

شاهان صفوی رهبری دینی و سیاسی را در انحصار خود درآورده بودند. پادشاه صفوی در حالی که رهبر مذهبی (شیعه) و رئیس طریقت صفویه بود و برای پیروان و مریدان خود مرجع ارشاد و تزکیه شمرده می شد، منحیث سلطان و زمامدار، قدرت سیاسی و اداره جامعه را در دست داشت. از این رو آنچه که او در مسند زمامداری به عنوان پادشاه و فرمانروای مملکت می گفت و انجام میداد، بالا تر از فرمان دولتی در حکم یک فتوای شرعی بود. شاهان صفوی در واقع بر جان و مال مردم، مالکیت و حاکمیت داشتند. ژان شاردن فرانسوی که به قلمرو دولت صفوی در عهد شاه عباس اول سفر کرد می نویسد: "هیچ چیزی در برابر هوس های جنون آمیز شاهان در امان نیست. یک حرکت تفننی که به شکل سخنی از دهانشان یا اشاره ای از چشمانشان سرزند، افراد شاغل خدمات عالییه و با ارزش ترین موجودات را در دم عزل و از ثروت و هستی محروم می سازد."

شاهان صفوی حتی در اذهان و باور پیروان خود آدم های خارق العاده و با صفات خدایی پذیرفته می شدند. بعضی از سلاطین صفوی خود را با این ویژگیها معرفی می کردند. شاه اسماعیل صفوی در شعری که بزبان ترکی سروده بود خود را فاعل مطلق خواند، وجودش را بیت الله نامید و از وجوب سجده بر خود سخن گفت. او این عقیده را تلقین میکرد که روح خداوند در او حلول کرده است. وقتی سلطان سلیمان قانونی در نامه ای به پهماسب پادشاه صفوی نوشت که چگونه اجازه میدهید که مردم بر شما سجده کنند، غیاث الدین حکیم وزیر شاه صفوی در پاسخ نگاشت: «حکمت سجده مردم بر شاهان صفوی مانند سجود فرشتگان است بر جد ما حضرت آدم.»

3- تظاهر و فساد اخلاقی:

شگفت آور این بود که سلاطین صفوی شخصیت متضاد و چند گانه داشتند. آنها در حالی که با تقوای ظاهری می زیستند و در انظار و باور پیروان خود مرجع ارشاد و عرفان نمودار می شدند، سفاک، بی رحم و عیاش بودند. اگر خشونت آنها با قرائت و برداشت خودشان و هوادارانیشان توجیه دینی و مذهبی شود، خوشگذرانی مفرط و اعتیادشان به شراب، متعارض با زهد ظاهری شان بود.

شاه اسماعیل صفوی بنیانگذار دولت صفوی که بر مریدان و پیروان خود نفوذ ژرف معنوی داشت و در ظاهر آدم متقی می نمود، اما در خفا و گاهی نهان شراب می نوشید و مرتکب فساد اخلاقی می شد. شاه پهماسب اول که 52 سال سلطنت صفوی را بدوش داشت پیوسته با تقوای افراطی و افراط در شراب نوشی و فساد اخلاقی می زیست. گستردهگی فساد اخلاقی او را میتوان از این نوشته بوداق قزوینی منشی وی در اثرش به نام "جواهر الاخبار" دریافت که از توبه شاه مذکور از آنچه که

مرتکب می شد سخن میگوید: «توبه شاه (پرهیز از) شامل شرب شراب، عرق، زنا، لواط و سایر امور نامشروع بود.»

شاه عباس اول از مقتدر ترین شاهان صفوی به سلاطین اروپا شراب صادر میکرد. باری او در روز نوزدهم رمضان به کلیسای آرامنه جلفای اصفهان رفت و شراب های را که میخواست به پادشاه اسپانیا بفرستد چشید و طعم کرد. او حتا وزیران و درباریان خود را که برخی روزه دار بودند وادار به طعم شراب کرد تا از خوبی و لذت آن تصدیق کنند که چنین کردند.

شاه صفی که پس از شاه عباس اول به سلطنت رسید دایم الخمر بود و بیشتر در حال مستی به سر میبرد. شاه سلیمان پادشاه صفوی که پس از شاه عباس دوم به سلطنت رسید در شراب نوشی چنان افراط میکرد که اروپایی های مهمان در دربارش را شگفت زده می ساخت. سلطان حسین پسرش که پس از او به سلطنت رسید، بعد از یک دوره زهد مفرط بسوی باده نوشی و خوشگذرانی روی آورد و زندگی خود را وقف زن و شراب ساخت. شاه طهماسب دوم حتا پس از سقوط اصفهان بدست محمود هوتکی که برای تصاحب سلطنت صفوی در جنگ و گریز به سر میبرد محفل عیش و شراب بر پا میداشت.

حمایت از روسپیگری یکی دیگر از روش متناقض سلاطین صفوی در رفتارشان بود. در محافل پذیرایی و دعوت از مهمانان اروپایی از این زنان استفاده می شد. حتا شاه صفی زنان روسپی را با خود به سفرهای جنگی میبرد. در سلطنت صفوی از روسپیان مالیات اخذ می شد و میزان مالیات متناسب به میزان زیبایی زنان بود.

4- نابینا سازی و قتل خانواده:

جنون در حفظ و انحصار قدرت تا سرحد قتل فرزندان و برادران و یا معیوب سازی و به بند کشاندن آنها بخشی دیگر از ویژگیهای شخصیتی سلاطین صفوی بود؛ هرچند که این روش در میان سلاطین عثمانی و شماری از زمام داران جوامع دیگر دنیا رواج داشت. اولین بار اسماعیل دوم پسر طهماسب دست به کشتار و نابینا سازی خانواده صفوی زد تا کسی مدعی سلطنت و به عنوان رقیب او تبارز نکند. سپس شاه عباس اول پدرش را از سلطنت خلع کرد و بعد در پادشاهی خویش صفی میرزا پسر ارشد خود را کشت تا مبادا آنچی را که خود علیه پدر انجام داد، پسر در حق او انجام ندهد. دو پسر دیگرش را نابینا ساخت. شاه مذکور در خارج از حوزه خانواده اش سفاک تر و خشن تر بود. به انتقام قتل حاکم قره باغ هنگام تسخیر گرجستان هفتاد هزار مردم گرجستان را قتل عام کرد. بسیاری از سران قزلباش را که به او وفادار و سر سپرده بودند به قتل رساند. این شاه مشهور و مقتدر صفوی آدم خرافاتی نیز بود. وقتی ستاره دنباله دار در آسمان ظاهر شد پیشگویی ستاره شناسان دربار را مبنی بر مرگ خود در ظرف سه روز پذیرفت و به جای خود

درویشی را به نام یوسف ترکش دوز به تخت سلطنت نشانده. پس از سه روز درویش مذکور را بکشت و خود به سلطنت ادامه داد. شاه عباس علی رغم خرافات پذیرای و سفاکی، زندگی و دربار بسیار پر هزینه و پر تجمل داشت. او جشن های مختلفی چون: جشن نوروز، جشن گل ریزان، جشن آب ریزان، جشن مهرگان، جشن سده و غیره را با شکوه و تشریفات زیاد تجلیل میکرد.

5- اعتیاد و افسردگی روحی:

یکی دیگر از نکات تعجب بر انگیز ویژگیهای شخصیتی سلاطین صفوی اختلال و افسردگی روحی بسیاری از سلاطین به خصوص در اواخر عمر آنها بود. شاه اسماعیل اول، طهماسب اول، شاه عباس اول، شاه اسماعیل دوم و شاه سلیمان هر کدام به پیمانه متفاوت دچار افسردگی شدند. اسماعیل اول و طهماسب در اواخر عمر خود انزوا اختیار کردند. شاه اسماعیل به شراب روی آورد و طهماسب رفتارهای ضد اجتماعی پیدا کرد. او اکثر اشیا را نجس میدانست، در مجالس طعام نمی خورد و نیم خورده خود را به آب و آتش می انداخت.

اسماعیل دوم که پس از بیست سال زندان به پادشاهی رسید به قتل و کور سازی تمام افراد خاندان صفوی و قتل مقام های پیشین دولتی پرداخت و به مواد مخدر روی آورد. شاه عباس اول مقتدر ترین شاه صفوی در اواخر سلطنت خود دچار بد بینی شد و به کشتار بیشتر در درون خاندان خود پرداخت. محزون و بیمار گردید. دو پسرش محمد و امام قلی میرزا را کور کرد. شاه سلیمان چنان منزوی و گوشه گیر شد که هفت سال بدون حرم سرا ماند.

6 - شاهان صفوی در عرصه فرهنگ و دانش:

سلاطین صفوی در عرصه فرهنگ و دانش پیشرفت قابل ملاحظه نداشتند. شعر و ادب زبان فارسی در عصر صفوی ها انکشاف نیافت و بر عکس به انحطاط رفت. تعصب شدید مذهبی صفوی ها که بسوی نخبگان و دانشمندان علوم دینی و علوم طبیعی مسلمان از زاویه مذهبی می نگر یستند، بسیاری از شاعران، ادیبان و فاضلان قلمرو آنها را که سنی مذهب بودند مهاجر ساخت. شعر زبان فارسی دیگر به آن رونق پیشین عهد سامانی، غزنوی و سلجوقی بر نگشت. در شعر دوره صفوی مرثیه گویی و مدیحه سرایی رواج یافت. بسیاری از شاعران که سنی مذهب بودند از اختناق و ستم دولت صفوی بسوی اناتولی، ماوراءالنهر و شبه قاره هند کوچ کردند. مثلاً در پادشاهی اکبرشاه گورگانی، پنجاه و یک شاعر از این کوچ کردگان قلمرو صفوی بود. در عرصه دانش علوم انسانی و طبیعی نیز صفوی ها کدام دست آوردی نداشتند. مراکز علمی که علوم اجتماعی و طبیعی در آن فرا گرفته شود وجود نداشت.